



تأثیر تعارض سنت و تجدد در تحول دولت مدرن دوره جمهوری اسلامی ایران

علی زارعی^۱، احمد جوانشیری^۲، علی اصغر داودی^۳، سعید گازرانی^۴

چکیده:

ورود ایران به عصر جدید و ایجاد شکاف و انقطاع در سیر طبیعی تاریخ و سنت که با خشونت همراه با شکست های خارجی و استعمار همراه بود، ایران را وارد دورانی کرد که به رویارویی بزرگ میان سنت و مدرنیته انجامید. چنین تعارضی زمانی جدی تر شده است که ورود مدرنیته به ایران با غلبه غرب و عقب ماندگی ایرانیان و ناتوانی آن ها در پاسخگویی به بحران های جدید و حل مشکلات توأم بوده است. انقلاب مشروطه که نقطه آغازین ورود ایران به عصر جدید و تعارض جدی و رسمی میان سنت و مدرنیته محسوب می گردد، سبب شد که میان نیروهای سیاسی حکومت شکاف بزرگی در رابطه با سنت و تجدد و انقلاب شکل گیرد. با ورود مشروطه مباحثی نظیر حاکمیت قانون، حکومت مشروطه و قانونگذاری، جزئی از مسائل اساسی عرصه سیاسی ایران گردید. اما همه این موارد بدون توجه به منطق حاکم بر این عناصر و رابطه آن ها با پی ریزی دولت مدرن انجام شد. دولت های بر سرکار آمده در ایران پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی بین مقتضیات سنت و مدرنیته گرفتار آمده اند و راه برون رفتی نیافته اند. این دولت ها را می توان دولت های در راه مانده دانست که در قالب دولت طبیعی پایه و بالغ، همواره در گردش بوده اند و نتوانسته اند مراحل گذار به سمت دولت مدرن یا همان نظم دسترسی آزاد را ببینند. با وجود این، اگر دولت مدرن را به مثابه ثمره مدرنیته غربی بدانیم که ریشه در عمیق ترین و آرام ترین تحولات سیاسی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی اروپای غربی دارد، مطمئناً گرتنه برداری صرف و وارد ساختن آن به ایران، بدون توجه به شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی، محیطی و ... این مرز و بوم، چیزی جز ناکامی در پی نخواهد داشت. این مقاله با رویکرد سنت نهادگرایی تاریخی به بررسی نقش سنت و تجدد در دولت مدرن پس از انقلاب اسلامی می پردازد. این تحقیق می خواهد نشان دهد که چگونه این تعارض، در سطح مفاهیم بنیادین قدرت، مشروعیت، قانون، و سیاست اثرگذار بوده و دولت را در موقعیتی پرتناقض قرار داده است.

واژگان اصلی: ایران، تجدد، تعارض، سنت، جمهوری اسلامی، دولت مدرن.

۱. گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
۲. گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول) ahmad.javanshiri@iau.ac.ir
۳. گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
۴. گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

مقدمه

اروپا با رنسانس و مجموعه ای از رویدادهای بعد از آن، جامه نو بر تن کرد. آن چنانکه از ساحت فکر و اندیشه و نظر گرفته تا عرصه عمل اروپاییها، تحت تاثیر این رویدادها متحول شد. رشد شهرنشینی، گسترش و توسعه علوم جدید، پدید آمدن نهادهای جدید اجتماعی، سیاسی و آموزشی، سکولاریسم، تضعیف تدریجی نظامهای سنتی، توجه به آزادی های فردی و ... از ثمرات نوشدگی اروپایی ها بود. این تغییرات گسترده، قدرت اقتصادی نظامی دولت های اروپایی را دو چندان کرد و این احساس قدرت، انگیزه اروپاییها را برای ورود به ممالک دیگر و تسلط بر منابع و سرزمین آنها تقویت کرد. آسیا و آفریقا و آمریکا، مقصد اروپاییهای مدرن شده بود. ایران نیز به عنوان یکی از ممالک مهم آسیا، هدف مراودات دولت های اروپایی بود. ورود آنها به ایران، از عصر صفویان رونق گرفت. اگرچه در آن عصر، حضورشان به مراودات سیاسی و نظامی محدود بود و آن چنان فرصتی برای سلطه کامل به دست نیاوردند، اما آشنایی های اولیه ایرانی ها با اروپای جدید، در تحولات بعدی موثر بود (گودرزی، ۱۳۸۶: ۲۳).

برخورد یا رویارویی ایران با تمدن غرب، به تعبیری مهمترین اتفاق فرهنگی بعد از ورود اسلام به ایران محسوب می شود و اکثر مورخان سرآغاز این برخورد را دوره صفوی می دانند و رفت و آمد سیاحان و یا چند جنگ نافرجم در خلیج فارس را نشانه این برخورد می شمارند. اگر اوضاع ایران را در اواسط سده شانزدهم میلادی و یا به طور مشخص در زمان سلطنت شاه عباس کبیر با وضع اروپا مقایسه کنیم، در می یابیم که در آن روزگار ایران از بسیاری جهات دست کم همپای اروپا بود. قدرت اقتصادی و نظامی اش، عظمت شهرهایش، استقلال سیاسی اش با بزرگترین نیروهای اروپا پهلو می زد. در دوره صفویه ارتباطات ایران با اروپا بیشتر در قالب مراودات نظامی و تجاری بود و نخستین اروپایی ها نیز در این دوره و در هیئت مستشاران نظامی و تجار وارد ایران شدند.

از زمان صفویه تا آغاز قاجاریه، ارتباط ایرانیها با دنیای غرب و مواجهه شان با مدرنیته غربی، در قالب مراودات نظامی است. در این مراودات، ایرانیها مقهور نیستند. تعیین کننده ترین اتفاق مرتبط با تجدد در عصر قاجار، جنگهای ایران و روس است. مشروطیت، از ثمرات اطلاع ایرانی ها از مزایای اجتماعی و فرهنگی مدرنیته بود که البته نافرجم ماند.

دوران سلسله قاجار (۱۳۰۴-۱۱۷۵ ه.ش) به ویژه به عنوان دوران عرضه داشت های فرهنگی و

هنری و جنبش های مهم مردمی، دارای برجستگی های گیرای بسیاری است. این دوران مرحله اصلی گذار از جامعه و فرهنگ ایرانی پیش از مدرن به توسعه نوین ایران نیز به شمار می آید (کدی، ۱۳۸۷: ۹).

دوره قاجار را می توان آغاز تقابل سنت و مدرنیته در ایران دانست. در این دوره تحولات اساسی در کلیه شئون زندگی ایرانیان روی داد. در تاریخ معاصر ایران، روی کار آمدن قاجار از اهمیت ویژه ای برخوردار است. برای ایرانیان، این دوره به نوعی اتصال ایران از جهان سنتی و قدیم به دنیای مدرن و جدید محسوب می شود. قاجار سرآغاز عصر جدید در تاریخ ایران به شمار می رود. ایرانیان طی این دوران سرنوشت ساز با دو چهره غرب مواجه شدند: از یک سو سیاست و استعمار بود و از سوی دیگر مدنیت و فرهنگ آن.

برخی بر این باورند (به طور مثال دکتر بشیریه) که دولت رضاشاه نخستین دولت مدرن مطلقه در ایران بود و با آن که برخی از ویژگیهای آن ریشه در گذشته داشت لکن نظام سیاسی جدیدی به شمار می رفت. وی با متمرکز ساختن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تاسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز قدرت پراکنده، اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، ایجاد دستگاه بوروکراسی جدید و اصلاحات مالی و متمرکز منابع اداری دولت مدرن خود را شکل داد. همچنین، عده ای معتقدند که سال ۱۳۰۵ سرآغاز غلبه شبه مدرنیسم در ایران است. از این تاریخ یک نوع نوسازی آمرانه در ایران شروع شد و نقش اساسی را در این زمینه، دولت به عهده گرفت.

نگاه محمدرضا به موضوع تجدد همچون پدرش آمرانه بود. در واقع فرایند نوسازی که در دوره محمدرضا انجام می شود چیزی جز گسترش و توسعه آنچه پدرش در ابتدا طراحی و عمل کرد نیست. ترکیب خصلتهای شبه مدرنیسم، شبه ناسیونالیستی و استبداد ایرانی در شخص شاه به پیدایش رویایی انجامید که آن را با کمک درآمدهای نفتی و به بهای تباهی مردم ایران و سرانجام خودش محقق ساخت. روند مدرنیزاسیون موجب کنار گذاشته شدن گروهها و نیروهای اجتماعی گردید و بحران مشارکت و نیز مشروعیت عمیقی در سطح جامعه ایجاد کرد (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۴۴).

حکومت پهلوی به رغم آن که خود یک ساخت به شدت سنتی بود، نوعی گفتمان به ظاهر مدرن و نوعی صوری گرایی بسیار افراطی را پیش گرفت تا از طریق اشاعه نمادها و نشانه های غربی گاه حتی در مبالغه آمیزترین اشکال آنها، خود را بانی مدرنیزاسیون ایران نشان دهد (فکوهی، ۱۳۸۳: ۹۰). از این رهگذر تناقضی سخت میان محتوای سنتی جامعه و اشکال مدرن ایجاد شد و این

تناقض شکافی عمیق را در جامعه شکل داد که بحران عمومی و فراهم آمدن شرایط یک انقلاب از ثمرات این شرایط بود. در شرایطی که رژیم پهلوی با تکیه بر درآمدهای کلان نفتی، پروژه نوسازی خود را تکمیل شده تصور می کرد، انقلاب سال ۱۳۵۷ به وقوع پیوست تا نشان دهد هنوز سنت تسلیم نشده است.

رژیم پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ از هم فروپاشید تا عصر جمهوری اسلامی آغاز شود. با این که برخی معتقدند که اندیشه انقلاب اسلامی واکنشی مستقیم و غیر مستقیم به گفت‌وگوهای مدرنیته و روند و نتایج سیاست‌های مدرنیته اثبات‌گرایی بود که دودمان پهلوی به اجرا درآورده بود و همچنین قائل به ماهیت ضد مدرنیستی انقلاب اسلامی هستند، اما در تاریخ جمهوری اسلامی می شود ظهور و بروز تجلیات مدرنیته را در بدنه حاکمیت دید. این ظهور و بروز، به دو صورت خودنمایی کرده است: ۱- به صورت غیر رسمی ۲- به صورت رسمی. مراد از صورت غیررسمی، حضور و ایفای نقش افراد و چهره‌هایی با گرایش‌های مدرنیستی در جای جای حاکمیت است که بیشتر در حدود شخصی محصور بوده و قابلیت جریان‌سازی و تاثیرگذاری فراگیر نداشته‌اند. مانند بروکرات‌هایی که هواداری مدرنیته، صرفاً یک گرایش شخصی برای آنها است. اما در صورت رسمی، با دولتها و دولت‌مردانی مواجه هستیم که نه تنها باورهای ناظر بر تایید تمام یا بخشی از مدرنیته را داشته‌اند، بلکه این باورها را در چارچوب قوه مجریه و حتی مقننه، تبدیل به قاعده و قانون کرده‌اند. این جا دیگر با گرایش شخصی محدود رو به رو نیستیم، بلکه مجموعه‌ای به هم پیوسته از گرایش‌ها و عملکردها را شاهدیم که تاثیرات مشخص و عینی در جامعه ایران داشته است.

گذار از سنت و گام برداشتن به سمت مدرنیته، تجربه‌ای است که در غرب به وقوع پیوست. یکی از مهمترین مفاهیمی که از لحاظ معنایی، دچار تحولی بزرگ شد و فهمی جدید از آن صورت گرفت و در عمل نیز پدیده‌ای نو به حساب آمد، مفهوم دولت و به تبع آن، شکل‌گیری دولت مدرن در غرب بود. این که دولت مدرن چیست و چه نظریه‌هایی این مفهوم را صورت بندی می کنند، از یکسو و بررسی مبانی عینی و نظری تکوین و تکامل این پدیده و تحلیل ساختاری آن در قالب اشکال، کارویژه‌ها، اصول و مؤلفه‌های دولت مدرن و بررسی سیر تحولات مفهومی و ساختاری دولت در ایران و مقایسه با دولت مدرن در مفهوم غربی آن از سوی دیگر، می تواند اندک روشنایی بر پیگیری این مهم در ایران بیفکند. اساساً ردیابی ساخت دولت در ایران و تحولاتی را که در قالب دولت‌های پادشاهی، مطلقه، مشروطه، موقت و جمهوری اسلامی به خود دیده و نیز بررسی موانع و

محدودیت هایی که بر سر راه تحقق کامل دولت مدرن به مفهوم غربی آن در ایران وجود دارد و بازتابی که این فرایند بر توسعه و سیاست در ایران داشته و یا می تواند داشته باشد، بهانه ها و زمینه هایی بود که نگارنده را بر آن داشت تا در قالب این پژوهش اقدام به بررسی نموده و راهی را بگشاید تا پژوهشگران در این زمینه به تامل و کاوش مجدد پرداخته و یکی از مهمترین دغدغه ها در عرصه سیاست را تا حد امکان شفاف سازی کنیم. پژوهش حاضر با پرداختن به مقوله سنت و تجدد از یک سو و دولت مدرن در ایران دوره پس از انقلاب از سوی دیگر به غنی شدن حوزه مطالعاتی مذکور کمک خواهد کرد.

پرسش پژوهش

از آنجا که هدف اصلی مقاله بررسی دولت مدرن در ایران و تاثیر تعارض سنت و تجدد در تحول دولت مدرن دوره جمهوری اسلامی می باشد نگارنده حول محور موضوع مورد بررسی، پرسش ذیل را طرح و بدان پاسخ خواهد گفت:

تعارض سنت و تجدد چه تاثیری بر تحول دولت مدرن در دوره جمهوری اسلامی داشته است؟

فرضیه پژوهش

با توجه به تداوم تعارض سنت و مدرنیته در ایران پس از انقلاب اسلامی، دولت مدرن مشابه با تجربه غرب شکل نگرفته است و بیشتر با دولتی شبه مدرن روبرو هستیم که توانمان در بردانده ویژگیهای سنتی و مدرن میباشد.

تعریف مفاهیم

-سنت-

واژه سنت در جامعه ما تعریف روشنی ندارد. بعضی ها سنت را مساوی حصار می دانند و گروهی آن را مترادف با اندیشه های کهنه تلقی می کنند؛ عده ای سنت را به معنی حفظ وضع موجود می گیرند و برخی آن را با ارزش های فرهنگی برابر می دانند.

سنت، که در فلسفه سیاسی، علم، اخلاق و فلسفه علوم اجتماعی به کار می رود به معنای وجود عادات، نهادها، الگوهای اعتقادی و رمزگان رفتاری - اجتماعی است که اجتماعی آن را می

پذیرد و فرهنگ آن اجتماع را شکل می‌دهد. سنت به این مفهوم شکل دهنده فرهنگ در ابعاد مختلف آن است و از همین رو امری دارای پیشینه و تاریخ مند است. هم چنین، سنت، امری اجتماعی است و به دیگر سخن، در حیات اجتماعی انسان پا به عرصه وجود می‌گذارد (آزبورن، ۱۳۷۹: ۶۵).

-تجدد

تجدد اسم مصدر عربی است. لغت نامه دهخدا، تجدد را به معنای «نوشدن» و «تو گردیدن» آورده است. فرهنگ معین نیز این واژه را «نو شدن»، «تازه شدن»، «گرایش به نو شدن و نوخواهی» معنا کرده است. فرهنگ عمید تجدد را «به نوبی و تازگی گراییدن» و «نو شدن» ترجمه کرده است (عمید، ۱۳۷۶: ۳۷۶).

آنچه به عنوان معادل برای تجدد در ادبیات روزمره ایرانیان به کار میرود عبارت مدرنیته است. اگرچه برخی بر این باورند که تجدد، برگردانی دقیق برای واژه مدرنیته نیست. چرا که تمامی معنا و مفهوم مدرنیته را نمی‌رساند (احمدی، ۱۳۷۳: ۴).

با همه این اوصاف و مناقشه‌ها، با اندکی تسامح، اجمالا تجدد را در معنای مدرنیته به کار می‌بریم. به لحاظ معنای لغوی، مدرنیته را واژه‌های هم خانواده مدرن می‌دانند و مدرن در زبان انگلیسی از ریشه «مودو» مشتق شده است که به معنی اخیرا و در این زمان بودن است. بدین ترتیب می‌توان واژه مدرن را به روزآمد بودن، بهنگام بودن و با زمان همراه شدن تعبیر کرد (رجایی، ۱۳۸۳: ۱۶۸).

واژه مدرن به معنای نو و جدید است. واژه مدرنیته، در سال ۱۸۴۵، در مقاله شارل بودلر با عنوان «نقاش زندگی مدرن»، پدیده‌ای گذرا، سیال، فرار، مشروط و غیر ثابت تعریف شده است (آزبورن، ۱۳۷۹: ۶۵). مدرنیته در دوران روشنگری، مبتنی بر دو اصل خردگرایی و پیشرفت‌باوری است و آزادی، مخالفت با کلیسا، اعتقاد به خودمختاری انسان، جدا انگاری دین از دنیا (سکولاریسم) و اهتمام به دانش تجربی را دارد. در این مرحله، مفهوم مدرن، دیگر صرفا در مقابل باستان یا قرون وسطا نیست، بلکه در مقابل سنت قرار دارد (هابرماس، ۱۳۷۹: ۹۸).

بر اساس تعاریف ارائه شده در منابع، مجموعا می‌توان چهار معنای اصلی مدرنیته یا تجدد را به

¹ modernity

² modern

این قرار بیان کرد: «اول، مدرنیته یا تجدد سیاسی است، که در قالب مفاهیم مدرنی از دموکراسی و حقوق شهروندی شکل می گیرد. دوم، مدرنیته یا تجدد علمی و تکنولوژیکی است که نتیجه آن گسست معرفتی یا کیهان شناسی ارسطویی، ایجاد علم تجربی جدید، انقلاب صنعتی و تکنولوژی یا فن آوری نوین است. سوم، مدرنیته یا تجدد زیبایی شناختی است که از رابطه جدید انسان با زیبایی و مفهوم جدید ذوق و سلیقه نشأت می گیرد و چهارم، مدرنیته یا تجدد فلسفی است، که به معنای آگاهی سوژه فردی از طبیعت و سرنوشت خویش است و پایه تفکر و اندیشه بشر امروز محسوب می شود» (گودرزی، ۱۳۸۶: ۵۰).

- دولت:

دولت به طور عام و دولت مدرن به طور خاص، پدیده ای نیست که در نگاه اول به خوبی شناخته شود. سخن گفتن درباره دولت و یا دولت مدرن چه در ساحت نظر و چه در عرصه عمل، بسیار مشکل است. به طور کلی، دولت مدرن از حیث زمینه ها و ریشه های شکل گیری، پدیده ای جهانشمول تلقی نمی شود؛ بلکه شکل خاصی از نظام سیاسی - فرهنگی جامعه اروپا است. ارائه تعریفی جامع و دقیق از مفهوم دولت که به نحو گسترده ای مورد پذیرش اندیشمندان علوم انسانی قرار گیرد؛ امری دشوار جلوه گر می نماید، به طوری که هر یک از متفکرین و نظریه پردازان، مفهومی خاص از این پدیده چند وجهی را در ذهن داشته اند. همگان می پذیرند که دولت، پدیده ای نسبتاً گیج کننده است و بعضاً این سردرگمی مشترک، تا بدانجا پیش می رود که به اتفاق نظر می انجامد. با این وجود، علیرغم تکثر و تعداد نظرات مطروحه در خصوص ماهیت دولت، اغلب اندیشمندان سیاسی بر این باورند که ساختارها، نهادها و رویه های سیاسی نیز وجود دارند که تلاش در جهت تشریح آنها، تحت عنوان پدیده دولت، امری منطقی است.

- دولت مدرن:

مفهوم دولت مدرن به نوعی از دولت اطلاق می شود که از قرن شانزدهم به بعد در نظام دولت های اروپا شکل گرفت. این مفهوم بر نوعی نظم قانونی یا نهادی غیرشخصی و ممتاز دلالت می کند که توانایی اداره و کنترل یک قلمرو معین را دارد. به بیان دیگر، صورت متمایزی از قدرت عمومی، که از فرمان بر و فرمان روا، جداست و در محدوده مرزهای تعریف شده و معین، قدرت سیاسی عالی را تشکیل می دهد.

ویژگی شاخص هر دولت مدرن عبارت است از میزان یا دامنه استقلال یا اعمال حق حاکمیت آن، یعنی میزان و دامنه قدرت مطلق و نامحدود آن. هر دولت در بالاترین رده هرم قدرت در جامعه قرار دارد. به عبارت دیگر، دولت از این نظر که فراتر از دیگر نهادها، تشکیلات، مجامع، گروه‌ها و... در جامعه قرار می‌گیرد، قدرت عالی را در اختیار دارد. بر همین مبنا تمام کسانی که در محدوده یا قلمرو حاکمیت یک دولت به سر می‌برند و به نوعی شهروندان یا اتباع آن دولت محسوب می‌شوند باید در برابر قوانین آن تابع و تسلیم باشند. به عبارت دیگر قوانین، مقررات و حقوق و تکالیف مقرر و وضع شده از سوی دولت باید برای آنان مطاع و لازم‌الاطاعه باشد.

به هنگام بحث از ماهیت دولت مدرن، دولت را به مثابه یکی از مفاهیم اساسا جدال برانگیز، توسعه نیافته، نمادی مبهم، می‌یابیم. این امر از یک سو و پیچیدگی و گوناگونی تئوری‌های دولت مدرن از سوی دیگر، موجب شده که عده‌ای از اندیشمندان بر این باور باشند که نخستین چیزی که درباره دولت مدرن به معنای مطلق کلمه، باید گفت این است که چنین دولتی وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است. تنها می‌توان گفت که شمار بسیاری از دولت‌ها با نظام‌های حقوقی بسیار گوناگون، از نظر تاریخی وجود داشته‌اند. بنابراین آنچه در واقع مطرح است، برداشت‌ها یا مصادیق یک دولت به غایت مدرن است و نه مفهوم مطلق آن.

وقتی از دولت مدرن صحبت می‌کنیم، چه چیزی به ذهن متبادر می‌شود؟ این سوال، علیرغم آنکه در متون جامعه‌شناسی سیاسی، مسئله‌ای ساده است، پاسخ روشن و مشخصی دریافت نکرده است. حتی نویسندگان و صاحب‌نظرانی که در این زمینه، کار کرده‌اند، از تعریف منسجم و دقیقی که بیانگر ویژگی‌های ماهوی آن باشد؛ طفره رفته‌اند. پدیده دولت، چنانکه اندرو وینست نیز اشاره می‌دارد، معضل‌ترین مفهوم مطالعاتی در علم سیاست است. این امر تنها نتیجه تاریخ درهم پیچیده و یا اهمیت خاص دولت، در اوضاع سیاسی امروزی نیست، بلکه علت، دوپهلویی و پیچیدگی مفهومی آن است که به شکل نگران‌کننده‌ای با بسیاری از مفاهیم، نهادها و جریان‌های سیاسی درهم آمیخته شده است. مزید بر این، مطالعه دولت، در متنی غیر غربی، بر پیچیدگی بحث افزوده و آن را با حوزه‌های مطالعاتی فرعی تری، همچون: توسعه و نوسازی درگیر می‌سازد.

روش پژوهش

روش یا method به معنای در پیش گرفتن راه است، چرا که meta یعنی در طول، و odos یعنی راه. روش عبارت است از فرآیند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دست یابی به شناخت یا توصیف واقعیت. به واسطه روش می توان از طریق عقل یا غیر آن واقعیت ها را شناخت و مدلل کرد و از لغزش برکنار ماند. در معنایی کلی تر، روش هرگونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود است. روش ممکن است به مجموعه طرقي که انسان را به کشف مجهولات هدایت می کند، مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می روند و مجموعه ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می کند اطلاق شود.

اندیشمندان حوزه روش شناسی پژوهش، پژوهش را به دو گروه کلی طبقه بندی می کنند: پژوهش های کمی و پژوهش های کیفی. پژوهش در حوزه علم سیاست و روابط بین الملل عمدتاً پژوهش کیفی است که دارای یکسری ویژگیهای عمومی است که عبارتند از:

۱- در پژوهش کیفی شرایط طبیعی منبع مستقیم داده هاست و محقق وسیله اصلی در این نوع تحقیق است. ۲- داده های کیفی به شکل کلمات یا تصاویر مطرح می شوند نه به صورت اعداد. ۳- محققان کیفی به علل، فرایند و پیامدها علاقه مندند.

این رساله، با روش کیفی و رویکردی توصیفی- تحلیلی است. تکنیک گردآوری اطلاعات در این پژوهش، کتابخانه ای است. ابزار گردآوری اطلاعات در این پژوهش شامل منابع موجود در کتابها، مقالات، پایان نامه ها و سایتهای اینترنتی و بانکهای اطلاعاتی می شود.

چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش به صورت عام در سنت نهادگرایی تاریخی قرار می گیرد و از نظریه وابستگی به مسیر پل پیرسون بهره می بریم. پیرسون ایده خود را در کتاب سیاست در بستر زمان به تفصیل بیان کرده است. می توان گفت که مدعای اصلی پیرسون این مهم است که حوادث تاریخی مثل حلقه زنجیر به یکدیگر مرتبط اند، اما این زنجیروارگی الزاما به معنای رابطه علی نیست؛ بلکه به این معناست که هر حلقه از زنجیر با حلقه های پیش از خود رابطه واکنشی دارد و حوادث از پس یکدیگر ظاهر می شوند و از هم تأثیر می پذیرند. در این رابطه واکنشی، نقطه آغازین و زمان وقوع رویدادها بسیار اهمیت دارد. رویدادهای پسینی می توانند واکنش یا ضدواکنشهایی را بروز

دهند و منجر به تغییر یا تثبیت شوند. در محدودترین حالت و ساده‌ترین شکل، می‌توان وابستگی به مسیر را اینگونه تشریح کرد: به محض آنکه کشوری پا در مسیری بگذارد، هزینه‌های بازگشت از آن مسیر بسیار زیاد خواهد بود. ماگرچه لحظات دیگری نیز برای تصمیم‌گیری وجود خواهد داشت و نقطه آغازین در یک سیر خطی منجر به سرنوشتی محتوم نمی‌شود، اما تحکیم برخی آرایشهای نهادی مانع بازگشتن ساده به نقطه اولیه می‌شود. یکی دیگر از نکات برجسته کار پیرسون در تحلیل نهادهاست. نکته قابل توجه در این خصوص تصحیح دیدگاههای مبتنی بر انتخاب عاقلانه است. عالمان علوم اجتماعی برای تبیین رخدادهای نهادی عمدتاً از تعبیری نظیر کارکرد بهره‌می‌برند، تعبیری که در آن آرایشهای نهادی به واسطه نتایج شان تبیین می‌شوند. پیرسون در ادامه این رویکرد از عبارت کارکردگرایی کنش محور استفاده می‌کند و بر این مدعاست که نهادها از آن جهت شکل می‌گیرند که کنشگران قدرتمند برای رسیدن به نتایج مأخوذ از نهاد دست به کنشهای عقلانی و استراتژیک می‌زنند. اما در این میان باید به یک نکته مهم توجه کرد و آن اینکه کنشگران سیاسی ممکن است در مواجهه با تنگنای ضرورت یا به سبب تردید در ظرفیتهای خود برای مهندسی کردن تأثیرات بلندمدت، به افق درازمدت توجه نکنند. بنابراین تأثیرات انتخابهای نهادی را باید محصولات جانبی فرآیندهای اجتماعی به حساب آورد و نه اهداف اصلی کنشگران اجتماعی. همچنین حتی اگر کنشگران در تلاش برای طراحی نهادها به آینده توجه کرده باشند، در بستری با پیچیدگی و عدم قطعیت بسیار عمل می‌کنند و به همین دلیل نمی‌توان آرایشهای نهادی را محصول انتخاب‌های ماهرانه کنشگران عاقل در طراحی نهادی بدانیم. به دیگر سخن ممکن است میان اهداف کنشگران سیاسی قدرتمند از ایجاد نهاد در بستر زمانی خاص و کارکرد واقعی آن نهادها در گذر زمان شکاف درخور توجهی وجود داشته باشد. همین مسأله سبب انتقال کانون توجه پیرسون از شرایط ایجاد نهادها به شرایط تحول نهادهاست.

رویکرد نظری غالب در جامعه‌شناسی تاریخی جامعه ایرانی، با ارئه تصویری از جامعه ما که در آن قدرت خودکامه و استبدادی حکومت مانع رشد انجمن‌ها، اصناف، طبقات و یا به طور کلی هرگونه نیروی مستقل اجتماعی بوده است و در نتیجه اصالت دادن به حکومت یا دولت به عنوان کنشگر و عامل اصلی تحولات جامعه ناگزیر به غیاب جامعه به عنوان نیروهای اجتماعی موثری که نقش عمده‌ای در تحولات اجتماعی جامعه ایران داشتند، منجر شده است.

دیدگاه پیرسون را در نهایت می‌توان در ۵ مرحله چنین تشریح کرد:

- ۱- شرایط آغازین؛ شرایط و عوامل تاریخی که گزینه های در دسترس را توضیح میدهد و به عنوان بزنگاه، فرآیندهای بعدی نسبت به آن واکنش نشان می دهند.
- ۲- عوامل خودتقویت شونده یا بازخورد مثبت به مثابه مفاصل حیاتی یا نقاط عطف که به دنبال بزنگاه نخستین بروز پیدا می کنند و با پیش رفتن و تحکیم آرایشهای نهادی، سایر امکانات بالقوه و انتخابهای محتمل نخستین را دور از دسترس می کنند.
- ۳- توالی زمانی و چگونگی زمانبندی رخدادهایی که نظم زمانی خودتقویت شوندگی را ترسیم می کنند و بدین نحو با نشان دادن رویدادهای کلان و تعاملات خرد چسبندگی نهادها و برگشت ناپذیرها را عیان می کنند.
- ۴- توالی واکنشی یا واکنشها و ضدواکنشها در مواجهه با نهادهای مستقر به دنبال عواملی نظیر تغییر محیط سیاسی و ... که می تواند به تحول نهادی منجر شود.
- ۵- مقاومت نهادی در برابر فشارها و تثبیت شرایط.

رابطه سنت و تجدد

سرمنشأ و آغاز بحث رابطه سنت و تجدد به دوران آغاز تجدد و مدرنیته بر می گردد همانگونه در تعریف ماهیت تجدد اختلاف نظرهایی در آغاز تجدد ملاحظه گردید از زمانی که تجدد یا مدرنیته آغاز میگردد و بحث سنت و تجدد شکل میگیرد و در واقع مدرنیته تغییرات عمیقی را در تمامی عرصه های اجتماعی و فرهنگی سیاسی و... را ایجاد مینماید و به تبع آن چالشهایی در عرصه های فوق شکل میدهند و در غرب نتیجه این چالش به غلبه و سلطه تجدد بر سنت می انجامد. ولی در ایران نخستین تلاشهای نوگرایانه در عصر قاجاریه و مشروطیت با تمایلات ترقی خواهانه برآمده از آگاهی به عقب ماندگی ایران و آشنایی روز افزون با پیشرفت و ترقی علوم و فنون در غرب و نیز ضرورت تاریخی انجام اصلاحات و دگرگونیهای نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در ایران پیوند نزدیک داشت گروههایی از اندیشمندان و دولتمردان قاجاریه و مشروطیت نسبت به جنبه هایی از افکار ترقی خواهانه متفکران عصر روشنگری غرب و جلوه هایی از مظاهر پیشرفت و ترقی علوم و فنون و نهادهای نو در اروپای غربی آگاهیهایی به دست آوردند و آن را با وضعیت پریشان آن روز جامعه ایران مقایسه کردند و به عقب ماندگی شدید کشور پی بردند که زمینه های ضرورت انجام اصلاحات و نوگرایی در

ایران را فراهم آورد. اما به رغم به ثمر نشستن برخی از اقدامات نخستین تکاپوهای تجدد خواهی در ایران به ایجاد دگرگونیهای اساسی و بنیادین بیجامید. در واقع ورود فرهنگ جدید لایه ی جدیدی بر پارادوکسهای فرهنگ جامعه ایران افزود. بدون اینکه راه بیرون رفت مناسبی را برای پارادوکسها و بحرانهای ناشی از آن نمایان سازد. سرآغاز رویارویی بین سنت و تجدد در ایران زمانی است که ایران در مواجهه با تمدن غربی دچار شکست و هزیمت های پی در پی شد و برخی از دولتمردان و متفکرین ایرانی با مشاهده ضعف روز افزون کشور خود و پیشرفت و ترقی و شادابی ممالک غربی چاره را در پیروی از افکار و عقاید و آداب و رسوم مردم مغرب زمین دیدند. در واقع افکار و عقاید تجدد گرایانه درمانی برای آلام و نارسایی های کشور تلقی گردید و تلاشهای دولتمردان و متفکران گرچند منجر به تحول بنیادین نشد گرچند توانست سؤلهایی در خصوص برخی مفاهیم و نهادهای بنیادین سنت ایجاد نماید ولی قادر نشد بر سنت غلبه پیدا کند (سالار کسرابی، ۱۳۷۹: ۴۵۶). در واقع نهاد تجدد در ایران به صورت تحمیلی و ناخودآگاه در چتر و اراده نیرویی که از بیرون سرمنشأ می گرفت کاشته شد. پس ورود مظاهر مدرنیته به جامعه ایران به لحاظ تاریخی در وضعیتی انجام شد که بر فرض، امکان هنوز گامهای بسیاری برای سپر طبیعی به سوی تجدد می باید برداشته می شد. به عبارت دیگر تا قبل توسعه و سیطره گفتمان تجدد ساخت قدرت مسلط بر جامعه ایران ساخت پدر سالارانه سنتی بود پس از نفوذ و سیطره گفتمان تجدد به تدریج ساخت سنتی ترک برداشت و این انسجام از بین رفت و یا به بن بست کشانده شد یعنی تا قبل از مواجهه با مدرنیته نه از لحاظ نظری و نه از لحاظ عملی چالشی جدی در بین قداما و متأخرین پدید نیامده بود و مقدمات لازم برای تأسیس و ایجاد ساخت جدید و نیز اندیشه ای نوآیین فراهم نیامده بود (میرموسوی، ۱۳۸۴: ۱۹۷-۱۹۶). او تجدد ایرانی در مجموع از آغاز امری ذاتاً متناقض آمیز و مستلزم امور ناهماهنگ بود و دوگانگی در بطن آن نهفته است (میرموسوی، ۱۳۸۴: ۲۱۱). و از بررسی تاریخچه به اصل رابطه سنت و تجدد مراجعه کنیم.

چگونگی رابطه سنت با تجدد

بدون شک ماهیت سنت و تجدد با هم سازگاری ندارد و بر اساس یکی از اصول و مؤلفه های تجدد و مدرنیته که سنت ستیزی است. تضاد و تقابل آن آشکار می گردد و بسنت و تجدد

یک سری ویژگیها و مؤلفه هایی دارد که با هم ناسازگار مینمایاند و از زمان شکل گیری تجدد یک سری چالشهایی را در آن جوامع انسانی به پی می آورد. اما آیا نزاع سنت و تجدد، نزاع جوهری و وفاق ناپذیر است؟ و آیا نمیتوان در جوامعی که آگاهانه در حال مدرنیزاسیون و در حال گذار هستند عناصری از این نو و کهنه و سنت و تجدد را برگزید و در کنار هم قرار داد؟ به طور مسلم این موضوع عرض عریضی دارد اما به اجمال میتوان گفت اگر تجدد و تجدد گرایی به همان معنای اصطلاحی و مورد بحث که مجموعه صفات و ویژگیهای انسان و جهان بینی او باشد، تفاوت سنت و تجدد فقط یک تفاوت صوری نیست بلکه تفاوت و تعارض ذاتی و معرفت شناختی برقرار است. اندیشه های سنتی اصولاً بر تجارب ریشه دار و کهن که از فراز و نشیب و پستی و بلندی روزگاران و حوادث عبور کرده اند به دیده حرمت و قداست و حجیت مینگرند هرچه نهادهای اجتماعی کهن تر و عتیق تر باشند، نشانه سربلندی و عمق اصالت آنها است. سنت یعنی تجربه های فشرده و متراکم نسلهای پی در پی است. نظرگاه سنتی راه رفته معلوم را بر نرفته نامعلوم ترجیح می دهد و امور آموخته را فرا میبرد و نیازموده ها را به دیده ی حزم و تردید می نگرد. اما اندیشه مدرن یک اندیشه علم گرا و نوگراست و در روشهای علمی اعتبار امور معمولاً تا اطلاع ثانوی است. علم و علم گرایی در پیوستگی با آزمون و خطا تحول و نوشدن است به این ترتیب انسان مدرن در مقایسه با انسان سنتی در پی رفتن و آزمودن راههای نرفته در تمامی عرصه های زندگی و مترصد . شکافتن سقف سنتها و در انداختن طرحهای نو و بدیع است (بیات، ۱۳۸۱: ۵۴۳-۵۴۲). آنچه بیان گردید از آشتی ناپذیری سنت و تجدد تنها مربوط به فرضهای آرمانی و تئوریک است.

اما ترکیب و النقاط و کنار هم آمدن عناصری از سنت در کنار تجدد در مرحله اجراء و در جهان مصداقها که فراوان میتوان نمونه هایی از آن را یافت و نشان داد که این بیانگر عدم وفاداری سنت یا تجدد به آرمانهای خود است. امروزه در مدرن ترین جوامع نیز می توان اجرا و ساختارها و نهادهایی از سنتها و نمونه هایی از تعبد و اسطوره را در فرهنگ شان مشاهده کرد و گاهی حتی عناصری از رسوبات سنتی و حتی خرافاتی شمایل امروزی و تو می یابند و به حیات خود ادامه می دهند. سنتی ترین آدمها و تمامی سنت گرایان از تکنولوژی دوران مدرن بهره می برند مثل موبایل و ماشین و رایانه و.... و گاهی نیز مقولات مدرن به شکل اسطوره و نماد در می آیند و قداست می یابند در حالی که طرح و آرمان مدرنیته مستلزم قداست زدایی از زندگی و

نفی اسطوره‌ها و خرافات است. به عنوان مثال علم زدگی و علم پرستی و ملیت‌گرایی که در جوامع غربی شیوع دارند تا مرز تقدس پیش می‌روند که گونه‌ای از اسطوره‌سازی از مقوله علم و ملیت است.

دولت مدرن در ایران

همانطور که پیش از این مشاهده شد دولت مدرن بر خرابه‌های نظام فئودالیت به غرب به وجود آمد. اما در بررسی شرایط پیدایش دولت مدرن در کشورهای جهان سوم باید گفت که در این کشورها نه تنها نظام فئودالیت به وجود نیامده بود که بخواهد زمینه‌ساز ظهور دولت مدرن گردد بلکه نظام سیاسی سنتی این کشورها نیز در یک سیر طبیعی مدرن نشد و تحت فشار و ضرورت ناشی از همگام شدن با تمدن غرب و نیاز پاسخگویی به تحولات و خواستهای جامعه دولت‌های شبه مدرن به صورت ناقص و ناکارآمد جایگزین نظم پیشین شد. این فرآیند در این کشورها یا از طریق استعمار و یا از طریق نخبگان و به شیوه‌ی محافظ کارانه و انقلاب از بالا صورت گرفت. از لحاظ اجتماعی هم در کشورهای جهان سوم دولتهای مدرن فاقد بستری قدرتمند بوده و در هیچیک از این کشورها طبقات اجتماعی حاصل تحول نظم سیاسی سنتی به مدرن نبوده‌اند. بنابراین در همه‌ی این کشورها جامعه و لایه‌های سنتی آن بدون اینکه با نظم سنتی پیشین و عناصر پاتریمونیالیستی آن وداع کرده باشد، پذیرایی نظم جدید شد. به طور کلی و به صورت خلاصه باید ضعف دولت مدرن در کشورهای جهان سوم را ناشی از سه عامل زمینه‌های ناقص تاریخی بستر اجتماعی ضعیف و گذار نابالغ از سنت به تجدد دانست که عامل اول اشاره به جای خالی نظام فئودالیت در این کشورها و عامل دوم اشاره به فقدان طبقه‌ی بورژوازی قدرتمند که طبقه‌ی حامل جریان گذار به دولت مدرن است و بالاخره عامل سوم اشاره به بقای صورت بندی ماقبل مدرن و حاوی عناصر و شاخصهای سیاسی اجتماعی و فرهنگی سنتی دارد.

بسترهای گفتمانی برآمدن دولت مدرن در ایران به دوران سال‌های ۱۲۶۸ الی ۱۳۰۵ برمی‌گردد. در این دوران، وقایع و رویدادهای عمده‌ای رخ دادند که روند رایج تاریخ سیاسی در ایران را تشکیل می‌دهند و شاکله‌ای مدرن به خود گرفته و اندیشه دولت فراگیر و هویت ملی واحد ملی گردیده دولت مدرن اساساً دولتی مشروطه است. این مشروطیت ناشی از وجود قانون

اساسی به عنوان منشور تنظیم حقوق و تکالیف دولت و شهروندان در برابر همدیگر است. در ایران تمرکز قدرت پیش از توزیع قدرت و مشروطه شدن دولت، رخ نداد؛ و به رغم شکل‌گیری دولت اقتدارگرای بروکراتیک (تمرکز قدرت) پس از ناکامی دولت مشروطه در ایران، باز هم ویژگی‌ها و مقتضیات دولت مطلقه اروپایی رعایت نشد. بنابراین، اساساً منطق شکل‌گیری دولت مدرن در ایران طی نگردید.

در مورد ایران به طور خاص در رابطه با زمینه‌های نا مساعد برای شکل‌گیری دولت مدرن باید نفی ترتیبات سرمایه‌داری در قالب نظام فئودالیسم به سه عامل اشاره نمود: (افضلی، ۱۳۸۲: ۷۰).

- ❖ نفی حوزه مستقل سیاست
- ❖ نفی ترتیبات سرمایه‌داری در قالب نظام فئودالیسم
- ❖ عدم پیدایش طبقات حامل نظام مدرن

دولت جمهوری اسلامی

رژیم پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ از هم فروپاشید تا عصر جمهوری اسلامی آغاز شود. با این که برخی معتقدند که اندیشه انقلاب اسلامی واکنشی مستقیم و غیر مستقیم به گفتمان مدرنیت و روند و نتایج سیاست‌های مدرنیت اثبات‌گرایی بود که دودمان پهلوی به اجرا درآورده بود (وحدت: ۱۳۹۶: ۱۹۵). و همچنین قائل به ماهیت ضد مدرنیستی انقلاب اسلامی هستند، اما در تاریخ جمهوری اسلامی می‌شود ظهور و بروز تجلیات مدرنیته را در بدنه حاکمیت دید. این ظهور و بروز، به دو صورت خودنمایی کرده است: ۱- به صورت غیر رسمی ۲- به صورت رسمی. مراد از صورت غیررسمی، حضور و ایفای نقش افراد و چهره‌هایی با گرایش‌های مدرنیستی در جای جای حاکمیت است که بیشتر در حدود شخصی محصور بوده و قابلیت جریان‌سازی و تاثیرگذاری فراگیر نداشته‌اند. مانند بروکرات‌هایی که هواداری مدرنیته، صرفاً یک گرایش شخصی برای آنها است. اما در صورت رسمی، با دولتها و دولتمردانی مواجه هستیم که نه تنها باورهای ناظر بر تایید تمام یا بخشی از مدرنیته را داشته‌اند، بلکه این باورها را در چارچوب قوه مجریه و حتی مقننه، تبدیل به قاعده و قانون کرده‌اند. این جا دیگر با گرایش شخصی محدود رو به رو نیستیم، بلکه مجموعه‌ای به هم پیوسته از گرایش‌ها و عملکردها را

شاهدیم که تاثیرات مشخص و عینی در جامعه ایران داشته است.

با پیروزی انقلاب اسلامی، در واقع فصل جدیدی در تحول ساخت قدرت در ایران آغاز و مرحله ای دیگر از تجربه دولت مدرن در ایران پدید آمد. به طور کلی، انقلاب ایران، حرکتی مردم - سالارانه بود و از این جهت، استمرار انقلاب مشروطه محسوب می شود. در جریان این انقلاب نیز ائتلافی گسترده و شکننده میان نیروهای مدرن و سنتی با گرایش های متفاوت شکل گرفت. این نیروها، اهداف کلی یگانهای نظیر از میان برداشتن استبداد، قطع نفوذ بیگانگان، محدودسازی قدرت، تقویت نهادهای مدنی، مانند: شوراهای و امثال آن را دنبال می کردند. انقلاب، از همان آغاز دارای دو هدف بود: نخست، مقابله با ساخت مطلقه قدرت، که مورد اجماع همگان بود و دوم، اسلامی کردن ساخت دولت و ضدیت با نوسازی فرهنگی اجتماعی ایران در عصر پهلوی، که به طور عمده از سوی نیروهای مذهبی دنبال می شد. گفتمان اسلامی سیاسی که پس از انقلاب به گفتمان غالب و مسلط بدل شد، بیشتر بر هدف دوم تأکید می کرد (میرموسوی، ۱۳۹۱: ۲۴۰-۲۳۹).

نظریه پردازان دیگر هم این را نظریه مطرح می کند که با وقوع انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی در ایران بسیاری از مظاهر دنیای متجدد که از حدود صد سال پیش از آن شکل گرفته بود مورد تهاجم و تعارض شدید انقلابیون مسلمان قرار گرفت. با تاسیس جمهوری اسلامی اکثر نهادها و تلاش‌هایی که حداقل ظاهری از دنیای متجدد را به نمایش می‌گذاشتند محو شدند یا به عقب رانده شدند. با توجه به این که یکی از ارکان دنیای نو آزادی عقیده و باور است، این نوع برخوردها کاملاً نشانگر ضدیت حکومت اسلامی با برخی اساس بسیار مهم مدرنیته بود. از این‌رو بدیهی به نظر می‌رسد که انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی که در پی آن تاسیس شد پدیده‌ای ضد مدرن بود و با جنبه‌های مختلف تجدد به جدال پرداخته بود.

احمد نقیب زاده نیز معتقد است جمهوری اسلامی با یک خیز به عقب و همراه شدن با توده های مردم بهتر از هر رژیم دیگری در راه ورود تجدد به ایران گام برداشت. علت این امر را باید در مسئول بودن نظام جدید و اراده آن برای پاسخگویی به نیازهای مردم جست و جو کرد. بازتاب حضور و همنشینی عناصر مردم سالارانه و خداسالارانه در نخستین قانون اساسی جمهوری اسلامی مشهود است. بنابراین از لحاظ رسمی، ساخت قدرت پس از انقلاب، ترکیبی دوگانه از عناصر سنتی و مدرن بوده و از این جهت نیز با مشروطه قابل مقایسه است چرا که

گفتمان مشروطه نیز واجد چنین ترکیبی بود. ترکیب این عناصر را می توانیم به ترتیب زیر ذکر کنیم.

رهبری

رهبری که در چارچوب گفتمان اجتهاد طراحی و تعبیه شده بود، نخستین عنصر خداسالارانه در ساخت جمهوری اسلامی است که جایگزین نهاد سلطنت شده است. در واقع گفتمان اجتهاد، با بن بست رسیدن پروژه مشروطیت، شکل گرفت و حالت اعتراضی یافت و امکانات خویش را برای عرضه یک الگوی جایگزین برای سلطنت بازسازی کرد. شرایط رژیم موجب شد تا این الگو با بازگشت به دانش و اندیشه های سنتی شیعه طراحی شود. امام خمینی نظریه ولایت فقیه را به عنوان نظریه های اسلامی درباره دولت بازسازی کرد. این نظریه که ریشه در سنت فقهی شیعه داشت، می توانست به عنوان الگویی جایگزین برای سلطنت مشروطه طرح شود و خلاء قدرت ناشی از حذف نهاد سلطنت را مرتفع سازد. پیروزی انقلاب فرصتی فراهم کرد تا گفتمان اجتهاد، ادعاهای خود را درباره حکومت عملی سازد. بدین سان نظریه ولایت فقیه، به عنوان ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی طرح شد و از سوی شاگردان امام به ویژه آیت الله منتظری مورد پشتیبانی قرار گرفته و بسط یافت (میرموسوی، ۱۳۹۱: ۲۴۲). اصول مربوط به ولایت فقیه، در نخستین قانون اساسی، از یک سو جنبه الهی آن را طرح و از سوی دیگر بر نقش مردم در انتخاب و نظارت و حتی عزل او تأکید می کنند. این دوگانگی در مشروعیت، دقیقاً نشانه دوگانگی گرایش هایی است که در جریان تدوین قانون اساسی مطرح بوده اند.

به هر حال با توجه به مجموعه اختیارات ایشان، شئونی که برای ولی فقیه طرح شده اند، ولی فقیه مهم ترین عنصر قدرت در نظام جمهوری اسلامی است. با توجه به نقشی که ولی فقیه در انتخابات فقهای شورای نگهبان دارد و حدود اختیاراتی که این نهاد در نظارت بر انتخابات و تفسیر قانون اساسی و تصویب قوانین عادی داراست، در عمل امکان وسیعی برای تضعیف جنبه های مردم سالارانه این نهاد و تقویت گرایش مطلقه در آن وجود دارد که به آنها می پردازیم.

ریاست جمهوری

ریاست جمهوری، نخستین عنصر مردم سالارانه قدرت است که پس از ولی فقیه نخستین مقام

رسمی کشور محسوب میشود. نهاد ریاست جمهوری در واقع از جمله نهادهای مدرنی است که پس از جمهوری اسلامی طرح شد و از مظاهر اصلی جمهوریت آن است. اما همنشینی این نهاد، با نهاد ولایت فقیه که دارای ماهیتی سستی است چهره‌ای خاص به آن بخشیده که با چهره آن در ساخت جدید قدرت متمایز است. زیرا ولی فقیه از مجرای شورای نگهبان و تنفیذ حکم رئیس جمهور، برتری خود را بر این نهاد عملی می‌سازد. بدین ترتیب نه تنها نقش انتخاب مردم تقلیل یافته، بلکه با توجه به توقف آن بر تنفیذ رهبر دچار ابهام می‌شود. دوگانگی موجود در این عامل، منجر به تحمیل محدودیت‌های بسیاری بر آن شده است.

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای ملی که در بازنگری قانون اساسی به مجلس شورای اسلامی تغییر نام یافت، دومین نهاد مردم سالارانه در ساختار قدرت است که پیش از این در جریان مشروطیت شکل گرفته بود و همواره حضور داشت. بر اساس قانون اساسی، مجلس، تنها نهاد قانونگذاری به شمار می‌رود و هیچ نهادی از این جهت در عرض آن قرار ندارد. حوزه اختیارات مجلس، از این نظر پیشرفتی قابل ملاحظه نسبت به قانون اساسی مشروطه یافته است. زیرا در قانون اساسی مشروطه، شاه و مجلس سنا نیز دارای حق قانونگذاری بودند و در عرض مجلس قرار داشتند. البته اختیارات قانونگذاری مجلس توسط شورای نگهبان در چارچوب شرع و قانون اساسی محدود شده است. نظارت فقها بر مصوبات مجلس در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه نیز طرح شده بود. با این تفاوت که در متمم، انتخاب پنج فقیه از میان فقهای معرفی شده از سوی مراجع به عهده نمایندگان مجلس بود و بنابراین، اصل دوم متمم ناقض آشکاری برای مردم سالاری نیست. زیرا اول اینکه، مرجعیت، نهادی مدنی بود و دوم اینکه انتخاب فقهای ناظر با آرای اکثریت صورت می‌گرفت. در حالی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی انتخاب فقهای شورای نگهبان به طور مستقیم توسط رهبر صورت پذیرفته و از این رو امکان محدود ساختن اختیارات آن بسیار بیشتر است. شورای نگهبان همچنین با نظارت بر روند انتخابات امکان ایجاد محدودیت برای منتخبین را نیز خواهد داشت. بنابراین، همنشینی مجلس که از نهادهای مدرن و مظهر خواسته‌های ملت است؛ منجر به نابسامانی در شکل و ساخت آن گردیده است.

مجلس خبرگان

مجلس خبرگان از دیگر عناصر مهم در ساخت جدید قدرت است. این نهاد صرفاً کار انتخاب، نظارت و عزل رهبر را در موارد لزوم به عهده دارد و چون اعضای آن توسط مردم انتخاب می شوند، ویژگی مردم سالارانه نیز دارد. البته این ویژگی با توجه به نظارت شورای نگهبان در تأیید صلاحیت علمی و سیاسی نامزدهای انتخابات بسیار کم‌رنگ می شود. به ویژه اینکه فقهایی که باید این افراد را تأیید کنند، مستقیماً توسط رهبر انتخاب می شوند. به این ترتیب، نهادی که انتخاب رهبر و نظارت بر عملکرد آن را به عهده دارد به طور غیر مستقیم توسط او برگزیده شده است. این امر به طور آشکار دوگانگی این نهاد را نشان می دهد.

نتیجه گیری

تعارض سنت و تجدد در ایران پدیده‌ای ریشه‌دار و تاریخی است که با ورود مدرنیته و انقلاب مشروطه آغاز شده است. این ورود نه تنها با چالش‌های نظری و فکری همراه بوده، بلکه به دلیل عدم انطباق با بستر فرهنگی و اجتماعی ایران و ورود آن از موضع ضعف، به ایجاد دولت‌های در راه‌مانده انجامیده است. این دولت‌ها بین مقتضیات سنت و تجدد گرفتار آمده‌اند و نتوانسته‌اند گذار موفقیت‌آمیزی به دولت مدرن واقعی داشته باشند. بنابراین، ریشه‌های اصلی این تعارض را می‌توان در نحوه ورود مدرنیته به ایران و ناتوانی در بومی‌سازی آن، و پیامدهای آن را در ساختار و کارکرد دولت‌های معاصر ایران جستجو کرد.

نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس اصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برپایه جمهوریت و اسلام‌گرایی بنا نهاده شده است. جمهوری اسلامی در ایران بیانگر نوع حکومتی است که در چارچوب موازین اسلامی از مردم و نقش آنها در حکومت تعریف و تفسیر شده، که به اتکای آرای عمومی اجرا می شود. هدف اصلی در این نظام، اجرای قوانین الهی و طریقه اجرای آن به شکل جمهوری است. نهادهای سیاسی را می‌توان بخش مهمی از ساختار اعمال قدرت در هر دولتی دانست. اساساً، حاکمیت سیاسی توسط نهادهای سیاسی که برآمده از اقتدار دولت هستند، اعمال می‌شود.

به نظر می رسد با توجه به ساختار سیاسی، مذهبی، اجتماعی و فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، تحقق کامل دولت مدرن به مفهوم غربی آن، با موانع و مشکلات بسیاری روبه رو بوده و دولت‌های تشکیل شده در ایران، به مفهوم دولت شبه مدرن نزدیک تر می باشند.

دولت‌های مختلف در دوره جمهوری اسلامی ایران سیاست‌های متفاوتی در زمینه سنت و تجدد اتخاذ کرده‌اند. برخی از دولت‌ها تلاش کرده‌اند تا سنت و تجدد را با یکدیگر آشتی دهند و یک الگوی توسعه بومی ایجاد کنند. برخی دیگر از دولت‌ها بر جنبه‌های مدرن تأکید بیشتری داشته‌اند و تلاش کرده‌اند تا ایران را به یک کشور مدرن تبدیل کنند. برخی دیگر نیز رویکرد محافظه‌کارانه‌تری داشته‌اند و تلاش کرده‌اند تا ارزش‌های سنتی را حفظ کنند.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۳). مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران: نشر مرکز.
- افضلی، رسول (۱۳۸۲). دولت مدرن در ایران، قم: مؤسسه انتشارات دانشگاه مفید.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۷). ما و مدنیت، تهران: نشر صراط.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸). جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). دیپاچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۳). ایرانیان و اندیشه تجدد، چاپ دوم، تهران: نشر پژوهش و فرزانه روز.
- بیات، عبدالرسول (۱۳۸۱). فرهنگ واژه ها، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴). رساله در باب سنت و تجدد، تهران: انتشارات ساقی.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۳). مشکله هویت ایرانیان امروز ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۹). سنت و مدرنیته، تهران: نشر روزنه.
- سالارکسرابی، محمد (۱۳۷۹). چالش سنت و مدرنیته در ایران، تهران: نشر مرکز.
- سالارکسرابی، محمد (۱۳۸۴). چالش سنت و مدرنیته در ایران، از مشروطه تا ۱۳۲۰، تهران: نشر مرکز.
- عمید، حسن (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- غنی نژاد، موسی (۱۳۸۲). تجدد طلبی و توسعه در ایران امروز، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹). دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- کدی، نیکی (۱۳۸۵). ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶). تجدد ناتمام روشنفکران ایران، تهران: نشر اختران.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: انتشارات روزنه.
- میرموسوی، سیدعلی (۱۳۸۴). اسلام، سنت و دولت مدرن، تهران: نشر نی.
- وحدت، فرزین (۱۳۹۶). رویارویی فکری ایران با مدرنیته، تهران: ققنوس.
- هابرماس، یورگن (۱۳۷۹). مدرنیته پروژه ای ناتمام در مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: نشر نقش جهان.
- هلد، دیوید (۱۳۸۹). شکل گیری دولت مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگه.